

# همکاری مسلمانان، یهودیان، و مسیحیان برای فلسفه‌ورزی

پیتر آدامسون

در قرون وسطا، فیلسوفان مسلمان به شدت متکی به تبادل افکار با همکاران یهودی و مسیحی خود بودند. همکاری متفکران متعلق به ادیان مختلف در زمینه‌ی فلسفه رخدادی کم‌نظیر بود که ارزش و اهمیت اندیشه‌ورزی بدون تسلیم شدن به تعصبات دینی را به نمایش می‌گذاشت.

اگر از شما بپرسند مهم‌ترین فیلسوف بغداد در قرن دهم میلادی چه کسی بوده، قاعدتاً بدون لحظه‌ای درنگ می‌گویید: فارابی. فارابی به حق، به دلیل بازنگری‌های بلندپروازانه‌اش در متافیزیک و فلسفه‌ی سیاسی افلاطونی و ارسطویی، یکی از معدود اندیشمندان جهان اسلام است که برای غیرمتخصصان نیز نامی آشنا است. ولی اگر خودتان در بغداد قرن دهم زندگی می‌کردید، احتمالاً پاسخ‌تان **یحیی ابن عدی** بود، نامی که امروزه برای عموم چندان شناخته شده نیست، ولی علی بن حسین مسعودی، مورخ بغدادی، از او به عنوان تنها مدرس مهم و معتبر فلسفه‌ی ارسطویی در دوران خود نام برده است. سرگذشت ابن عدی نه فقط به خوبی نشان می‌دهد که شهرت چگونه می‌تواند در گذر قرون و اعصار رنگ ببازد، بلکه اندیشه‌ی او نیز به وضوح از ماهیت بینادینی فلسفه در جهان اسلام خبر می‌دهد.

ابن عدی نیز، مثل بیشتر فیلسوفانی که در بغداد آن دوران بر فلسفه‌ی ارسطو شرح و تفسیر می‌نوشتند، مسیحی بود. البته فارابی، که گویا معلم ابن عدی بوده، از این قاعده مستثنا است. ابن عدی با محقق یهودی به نام ابن ابی سعید موصلی نیز، که از او سؤالاتی درباره‌ی فلسفه‌ی ارسطو پرسیده بود، مکاتباتی داشته است. البته باید اذعان کرد که بغداد شهری استثنایی بود، پایتخت امپراتوری بود، و بنابراین مدرسین و محققان را از سراسر جهان اسلام به سمت خود جذب می‌کرد. با این حال، نمی‌توان انکار کرد که فلسفه در دوره‌ها و فرهنگ‌های دیگر نیز پدیده‌ای بینادینی بوده است. بهترین نمونه، بی‌تردید، «اسپانیای مسلمان» است که همواره به فرهنگ *convivencia* یا «همزیستی» خویش می‌بالیده است. دو تن از بزرگ‌ترین متفکران قرون وسطی، یعنی ابن رشد مسلمان و ابن میمون یهودی که تقریباً در یک دوره زندگی می‌کردند، هر دو اهل اندلس بودند. پس از آن که شهر تولدو به دست مسیحیان افتاد، **ابن دائود یهودی** با جوندیسالبوی مسیحی برای ترجمه‌ی اثری از ابن سینای مسلمان، از عربی به لاتین، همکاری کرد.

این نمونه‌ی اخیر از وجه بینادینی فلسفه نمونه‌ی گویایی است. فلسفه در آن دوران اغلب از هر دین و مذهبی، نمایندگانی را در خود جای می‌داد چرا که فکر فلسفی عمدتاً در بستر ترجمه شکل می‌گرفت. به ندرت فیلسوفی از جهان اسلام بود که به یونانی بخواند؛ حتی ابن سینا، بزرگ‌ترین شارح ارسطو، نیز یونانی نمی‌دانست. او و دیگر

عشاق حکمت یونانی ناچار بودند به ترجمه‌هایی تکیه کنند که عمدتاً در قرون هشتم تا دهم به دست مسیحیان صورت گرفته بود. زبان یونانی تنها در اختیار محققان و مدرسیان مسیحی در سوریه‌ی دوران بیزانس بود، و این نکته توضیح می‌دهد که چرا مسلمانان برای ترجمه‌ی آثار ارسطو، بطلمیوس، جالینوس، و بسیاری دیگر از اندیشمندان دوران باستان به عربی، به مسیحیان روی آوردند. بنابراین، می‌توان گفت که صرف وجود نظام‌هایی فلسفی در جهان اسلام که تحت تأثیر مکاتب فکری یونان بودند خبر از همکاری و تعامل میان ادیان مختلف می‌دهد.

با تمام این اوصاف، دنیای اسلام از مناقشات و منازعات بین ادیان نیز خالی نبوده است. به عکس، این طور به نظر می‌رسد که یکی از دلایلی که متفکران مسلمان به ارسطو علاقه‌مند شدند این بود که منطق ارسطو ابزاری در اختیار آن‌ها می‌گذاشت که به آن‌ها امکان می‌داد تا در منازعات متألّهانه و کلامی، پایه‌پای رقیبان و حریفان مسیحی خود پیش بروند. یک مثال روشن برای این ادعا **کندی** است، نخستین متفکر مسلمانی که از منابع یونانی سود می‌جست. کندی ردیه‌ی کوتاهی بر ایده‌ی تثلیث نوشت که در آن از منطق یونانی استفاده کرده بود تا نشان دهد که خدا تنها می‌تواند یک موجود باشد، نه یک موجود و سه موجود. کندی اشاره می‌کند که مخاطبان مسیحی او باید بتوانند، با توجه به آشنایی‌شان با مفاهیم منطق، استدلال او را دنبال کنند. جالب این‌که ما تنها به یمن ابن عدی بوده‌ که از وجود ردیه‌ی کندی مطلع شده‌ایم، به این ترتیب که ابن عدی برای رد حمله‌ی کندی بر این آموزه‌ی مسیحی، از رساله‌ی کندی نقل قول آورده بود.

متفکرانی مثل کندی اندیشه‌های یونانی را در جهت دفاع از اسلام و حمله به مسیحیت از آن خود می‌کردند، ولی از آن سو متفکران دیگری نیز بودند که با ورود این اندیشه‌ها به فرهنگ اسلامی مخالفت می‌ورزیدند. برای نمونه، کندی به منتقدانی پاسخ داده است که از کاربرد فلسفه‌ی کافران و مشرکان اظهار تأسف کرده‌اند، و مؤسس مدرسه‌ی مسیحی بغداد نیز با یکی از نحوین مسلمان در مورد فایده‌ی منطق ارسطویی مناقشه‌ای علنی داشته است. نحوی مسلمان تکلف‌ها و تظاهرهای ارسطوئیان مسیحی را مسخره می‌کرد و می‌گفت این منطق، با تمام زیر و بم‌اش، نتوانسته آن‌ها را از این اعتقاد بازدارد که خدا می‌تواند هم یک باشد و هم سه!

با این حال، در آن دوران، فلسفه و به طور کلی علوم، فضایی عینی و خالی از پیش‌داوری برای تعامل و ملاقات روشنفکران با یک‌دیگر ایجاد می‌کرد، روشنفکران و متفکرانی که پیرو ادیان و مذاهب مختلفی بودند. مسلمانان، مسیحیان، و یهودیانی که به متافیزیک ارسطو یا نظریات پزشکی جالینوس علاقه‌مند بودند شرح‌ها و تفسیرهای یک‌دیگر بر سنت یونانی را می‌خواندند. این نکته را حتی می‌توان از روی مجادلاتی که با یک‌دیگر داشته‌اند تأیید کرد. مثلاً، استفاده از منطق یونانی برای رد نظریه‌ی تثلیث تلویحاً به این معنی بود که از نظر این فیلسوفان می‌توان برای این مسأله، با استفاده از عقل و استدلال، راه حلی پیدا کرد. بسیاری از متفکرانی که به آن‌ها اشاره کردیم معتقد بودند که فلسفه بهترین منبع برای تفسیر متون مقدس است، چه تورات باشد، چه انجیل، و چه قرآن. بنابراین، تصادفی نبوده که خدای واحد سنت ابراهیمی در آثار کندی مسلمان، ابن عدی مسیحی، و ابن میمون یهودی شباهت

خیره‌کننده‌ای به خدای متافیزیک ارسطو دارد. مسائل و پرسش‌های مشترک این فیلسوفان گواه آن است که اشتراکات آن‌ها بسیار بیش از اشتراکات آنان با اکثر هم‌کیشان و هم‌دینان خود بوده است.

برگردان: مینا یوسفی

---

پیتر آدامسون استاد فلسفه در دانشگاه لودویگ ماکسیمیلیان در مونیخ آلمان است. آنچه خواندید برگردان این نوشته‌ی او است:

Peter Adamson, 'When Philosophy Needed Muslims, Jews, and Christians Alike,' *Aeon*, 21 April 2017.